

سه شنبه ۲۸/۱۰/۱۴۰۰

جلسه ۷۵۵

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين

اللهم كن لوليک الحجّة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آبائه فی هذه الساعة و فی کلّ ساعة وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسكنه أرضک طوعا وتمتّعه فیها طويلا.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک عليك منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقی الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منی وابدء به أوّلا ثم العن الثانی والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامسا والعن عبید الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبي سفيان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

السلام عليك ايّها الصديقة الشهيدة فاطمة الزهرا و لعنة الله علی أعدائها وقاتليها و غاصبي حقها و من أحب غاصبي حقها.

[خلاصه درس: قیام اماره مقام القطع

۱- قیام اماره مقام القطع الموضوعی الطریقی

۲- تتمه بیان مختار در قیام الاماره مقام القطع الموضوعی الطریقی

۳- ایرادات آقای صدر کلام مرحوم اخوند در حاشیه که برای قیام اماره مقام القطع الموضوعی ذکر کرده ایم

۴- ایرادات آقای صدر بر کلام مرحوم اخوند در رد کلام حاشیه در کفایه [کلام در این بود که آیا امارات قائم مقام علم موضوعی ای که اخذ فی الموضوع بما انه طریق و کاشف می شود یا نمی شود؟ مختار ما این شد که نمی شود زیرا ما جایی سراغ نداریم که عقلاء اماره و خبر ثقه و یا ظاهر را جای قطع موضوع بنشانند.

اینکه آقای صدر بیان کرده که ما در میان عقلاء جایی نداریم که علم موضوع باشد - به این مقداری که من از تقریرات متوجه شدم - حرف درستی نیست زیرا در مواردی که علم جزء الموضوع باشد مثل باب کذب داریم که عقلاء کذب را جایز نمی دانند، علم را جزء الموضوع می دانند بلکه در باب عدم قبح مثلاً اگر کسی یقین دارد که زید آمده، بگوید «زید آمده» عقلاء قبیح نمی دانند ولو مخالف واقع باشد.

ولکن عرض ما این است که در سیره عقلاء محرز نیست که این اثر را بار کنند. چون محرز نیست ما نمی توانیم بگوییم که سیره عقلاء بر این است که اماره را قائم مقام قطع طریقی موضوعی قرار می دهند و به همین جهت این فرمایش نا تمام است که آقای خوئی ره فرموده.

نسبت به آیه نبأ عرض کردیم که شبهه ای ندارد. دو روایت بود یکی «العمری و ابنه ثقتان» که در برخی از روایات دارد «ثقتی»، عرض کردیم اولاً یک شخصی که امام علیه السلام بفرماید «ثقه من است» به خلاف این می باشد که نجاشی او را توثیق کرده باشد و یک خبری که ده واسطه می گردد تا به انسان برسد در اشتباه و خطا خیلی در صد بیشتری دارد تا آن خبری که مستقیم از قول امام علیه السلام نقل می شود. از اینها گذشته، حتی در مثل خود «عمری» که دارد «فما أذیا لیک عنی فعنی یؤدیان» که در یک روایتی دارد «فاسمع له و اطعه»، من خیال می کنم نظر مبارک امام علیه السلام همین است که هر چه از من نقل می کند عمل بکن؛ اما اگر احتمال اشتباه می دهی مثلاً این با یک روایت دیگری اشتباه شده باشد، باز امام علیه السلام بفرماید «این قول من است و

تو علم داری و می توانی به من نسبت دهی» از روایت در نمی آید. از روایت بیشتر از همان تنجز چیزی در نمی آید که «فاسمع له و اطعه» و خیال می کنم این همان ارشاد به حکم عقلاء است و امام علیه السلام در این روایت فقط می خواسته ثقه بودن عمری را بیان بفرماید. معمولاً ثقه ای که صد در صد ثقه است و انسان قطع دارد که او دروغ نمی گوید، وقتی یک نقلی نماید معمولاً نوع مردم یقین پیدا می کنند. اینکه غفلت کرده باشد یا اشتباه کرده باشد را تا وقتی که چند مورد از اشتباه و غفلت او را نبینند فی حد نفسه عوام مردم یقین پیدا می کنند. لذا در این روایت امام علیه السلام فقط می خواسته ثقه بودن ایشان را بیان نماید.

دیروز عرض کردیم که آقای صدر در جمع بندی مطالب چند نکته دارد، اینها را عرض کنیم و از این مبحث خارج شویم.

مرحوم آخوند در حاشیه یک جمله ای فرموده، و در کفایه یک جمله ای. آقای صدر به کلام ایشان در حاشیه سه اشکال کرده. آخوند ره در حاشیه فرمود «وقتی که شارع مؤدی را تنزیل بفرماید به منزله واقع و اطلاق آن این موردی که جزء الموضوع یا کل الموضوع هست را بگیرد، قطع به واقع تنزیلی که درست شد، قطع به واقع تنزیلی به منزله قطع به واقع حقیقی است و عرفاً ملازمه هست و عرف می گوید که من علم به واقع حقیقی دارم».

اشکال آقای صدر به این مطلب حاشیه سه چیز است. اشکال اول: ما این ملازمه را قبول نداریم زیرا مقصود شما از این ملازمه چیست؟ آیا عرفاً ملازمه هست یا از باب دلالت اقتضاء این تنزیل درست می شود؟ دلالت اقتضاء یعنی اطلاق دلیل مؤدی منزله واقع، همه موارد را شامل می شود حتی آن جایی که واقع جزء الموضوع باشد. خب وقتی جزء الموضوع را شامل شد، چنانچه جزء دیگر تنزیل نشود این لغو می شود، لذا صونا لکلام الحکیم عن اللغویة کشف می کنیم که جزء دیگر نیز تنزیل شده.

هر دو بیان نا تمام است اما بیان ملازمه عرفیه نا تمام است زیرا قطع به واقع تنزیلی به منزله قطع به واقع حقیقی شده را خیلی از آخوند ها متوجه نمی شوند چه برسد به عوام مردم تا بعد بخواهند بگویند ملازمه هست.

اما دلالت اقتضاء نیز تمام نیست زیرا دلالت اقتضاء در جایی ست که دلیل بالخصوص در مورد واقع شود. اگر یک جایی امام علیه السلام استصحاب را تطبیق بفرماید یا یک جایی دلیل استصحاب در موردی تطبیق شود که در آن مورد هیچ اثر شرعی بلا واسطه ندارد و هر چه هست، اثر شرعی به واسطه است، اینجا صونا لکلام الحکیم عن اللغویة می گوئیم که مثبتات آن حجت است. اما اطلاق دلیل تنزیل موردی را می گیرد که واقع جزء الموضوع ست. جواب این حرف که واضح می باشد زیرا یکی از مقدمات حکمت این است که ما یصلح للقرینه در مقام نباشد. همین که تنزیل اینجا لغو است و اگر بخواهد این جا را شامل شود باید حکم آخر و تنزیل آخری بیاید، خود همین عدم تنزیل آخر یصلح للقرینه می شود تا جلوی مقدمات حکمت را بگیرد. به همین جهت معروف و مشهور است که شمول اطلاق در هر جایی که موجب شود یک حکم دیگری که با غمض عین از این اطلاق نیست ثابت شود یا حکم دیگری که با غمض عین از این اطلاق هست نفی شود، اطلاق آن جا را شامل نمی شود مثلاً «اقتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» یا «جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنافِقِينَ» خب اگر کسی بفرماید «اطلاق آیات شریفه مبارزه و مقاتله با کفار را نیز در زمان غیبت شامل می شود. ندارد که در زمان حضور». می گوئیم: این اطلاق احتیاج دارد که یک فرمانده ای باشد. جنگ که بدون فرمانده نمی شود، در حالی که فرمانده تعیین نشده است. اصل هم عدم ولایت هر کسی بر دیگری ست. مرجع تقلید بفرماید «این کار را بکند» خب مگر شما چه کاره ای که این کار را کنم! فتوای شما برای من حجت است اما اینکه «این کار را بکند» چرا! پس اصل اولی عدم ولایت هر فردی ست بر دیگری. اینکه اطلاق بخواهد جهاد در زمان غیبت را اثبات کند نیاز به این دارد که یک فرمانده ای باشد، خب چه کسی فرمانده باشد؟ شما بگوئید «فقیه» خب اصل عدم ولایت ایشان است. بگوئید «همین اطلاقات دلیلش» می گوئیم:

نه، دلیل می خواهد زیرا ما یصلح للقرینه وجود دارد. اگر قرار بود فقیه ولایت داشته باشد و فرمانده باشد در یک روایت ضعیفی به آن اشاره می شد و مثلاً می فرمود که از میان شما فقها یک نفر فرمانده باشد. در سر تا سر روایت فقه به یک روایت ضعیفی یا صد در صد جعلی ای به آن اشاره کند دست نمی یابید، یعنی کسانی که کذاب و جعل بوده اند خجالت کشیدن که این را جعل کنند. لذا می گوییم که جهاد در زمان غیبت دلیل ندارد. بله آیات قرآن اطلاق دارد اما فرمانده می خواهد و اصل عدم آن است.

اشکال دوم: این حرف شما آن جایی که واقع تمام الموضوع ست را شامل می شود، آن جایی که واقع جزء الموضوع ست را شامل می شود ولی در جایی که علم تمام الموضوع ست و واقع اصلاً دخالت ندارد چه؟ اینجا به چه دلیل مؤدی تنزیل شود به منزله واقع تا بعد علم به واقع تنزیلی درست شود تا بگوییم علم به واقع تنزیلی ملازمه دارد به علم به واقع حقیقی. این ها از کجا؟

اشکال سوم: باید بر عکس شود. ما باید بگوییم «اگر شارع اماره را تنزیل کرد به منزله علم ملازمه هست که مؤدی را نیز تنزیل کرده به منزله واقع» زیرا وقتی شارع فرمود «این اماره علم است» یا وقتی که بینه قائم شده که این خمر است و فرمود «این بینه علم است» خب شما عالم می شوید و رفع ما لا یعلمون ندارید. الآن شک دارید که این خمر است یا نه، خب شارع فرموده که اماره علم است، خب علم دارید به خمریت این و رفع ما لا یعلمون ندارید. وقتی رفع ما لا یعلمون پرید عرفاً بدین معناست که در اینجا جعل احتیاط کرده است. پس در واقع از آن طرف است یعنی هر جا اماره تنزیل شد به منزله علم، در طول آن عرفاً ملازمه هست که مؤدی هم تنزیل شده به منزله واقع.

استاد: این سه اشکالی که ایشان به مرحوم آخوند وارد کرده وارد نیست. بله آن دلالت اقتضاء که دیگران هم دارند ... البته روز اول عرض کردیم که آخوند ره در حاشیه اصلاً صحبت از دلالت اقتضاء نمی کند. پس این سه اشکال اصلاً به آخوند ره وارد نیست اما چون می خواهم این بحث را امروز تمام کنم اگر وقت شد یک اشاره ای به آن می کنم و الا هیچی.

اما آخوند ره در کفایه فرموده «این کلام ما در حاشیه نا تمام است زیرا دلالت آن بر حجیت اماره بر تنزیل علم به واقع تنزیلی به منزله علم به واقع حقیقی متوقف است بر اینکه مؤدی تنزیل شود به منزله واقع. دلالتش بر تنزیل مؤدی به منزله واقع متوقف است بر تنزیل جزء دیگر که علم به واقع تنزیلی به منزله علم به واقع حقیقی ست».

آقای صدر به این کلام، چهار اشکال کرده است. اشکال اول: جناب آخوند ره شما تنزیل را بد فهمیدید. تنزیل یک سیاق اثباتی ست. وقتی شارع می فرماید «الفقاع خمر استصغره الناس»، این الفقاع خمر در واقع شارع یک حرمت برای خمر جعل کرده و یک حرمت برای فقاع جعل کرده است. در مقام اثبات امکان دارد بفرماید «الفقاع خمر» و نیز امکان دارد بفرماید «الفقاع حرام». تنزیل ثبوتاً اسراء حکم نیست، آن در مقام ثبوت یک جعل مستقلی دارد بلکه سیاق اثباتی آن فرق می کند. وقتی این طور شد شارع در مقام ثبوت فرموده «يجوز الاخبار بالواقع المعلوم» و همچنین شارع در مقام ثبوت فرموده «يجوز الاخبار بالامارة».

حال در مقام اثبات دو کار می تواند بکند. یک کار این است که بفرماید «يجوز الاخبار بالامارة كما جاز بالعلم» و یک راه این است که بفرماید «يجوز الاخبار بالواقع المعلوم» و بعد بفرماید «مؤدی الامارة واقع». این «مؤدی الامارة واقع» نیز اثبات است زیرا وقتی فرمود «مؤدی الامارة واقع» من علم به واقع پیدا کردم، علم به واقع تنزیل شده به منزله علم به واقع حقیقی و این ملازمه عرفا هست و اصلاً طولیتی در کار نیست.

سوال، جواب: فرقی ندارد و آن هم همین طور است. آن هم فرموده «يجب الوضوء فی الطواف و ... یعنی تمام آثار هست منتهی در مقام اثبات می توانسته بفرماید «يجب الوضوء فی الطواف و ...» یا بفرماید «الطواف بالبيت صلاة» حکومت موضوع سازی نیست حکومت واقعی هم موضوع جعلی که ندارد. صلاة مثل طلاق نیست که امر اعتباری باشد.

اشکال دوم: این اشکال همان اشکالی ست که مرحوم آقای ایروانی ره داشت. اشکال اول این بود که طولیت کبرویا غلط است اما اشکال دوم این است که در مقام طولیت نیست زیرا اینکه علم به

واقع تنزیلی بخواهد تنزیل شود به منزله علم به واقع حقیقی متوقف بر این نیست که علم به واقع تنزیلی در خارج باشد. در قضایای حقیقه کاری با موضوع در خارج نداریم مثلاً «اذا طلعت الشمس فالضوء موجود» این اصلاً کاری با شمس ندارد و امکان دارد ساعت دو نصف شب این جمله را بفرماید. تنزیل در قضیه حقیقه کاری با خارج ندارد. بلکه یک اشکال دارد و آن اشکالی است که مرحوم حاج شیخ ره فرمود و آن این می باشد که لازم می آید اخذ علم به حکم در موضوع حکم.

آقای صدر از این جواب داده که ما علم به مجعول را و علم به شمول حکم به مورد را - که از آن تعبیر به مجعول می کنند - اخذ نمی کند تا اشکال پیش آید بلکه علم به جعل را اخذ می کند. شارع اگر بفرماید «اذا علمت بحرمة الخمر فالخمر حرام لک» و این علم به حرمت به خمر، علم به مجعول فعلی باشد خلف و دور است اما اگر شارع بفرماید «اگر به جعل حرمت للخمر علم داشتی و عمل داشتی به موضوع و اینکه این مایع خمر است فهو لک حرام» خب این اشکال ندارد. اینجا نیز همین کار را می کند یعنی می فرماید «اگر علم داشتی به ملازمه علم به واقع تنزیلی و علم به واقع حقیقی و اگر علم داشتی که واقع تنزیلی موجود است» نتیجه این، جواز اخبار می شود و محذوری ندارد.

اشکال سوم: آن اشکالی که در واقع از خود آقای صدر هست همین اشکال می باشد و سایر اشکالات در کلام آقایان هست. لیت عکس می شود یعنی به جای اینکه بگوییم «تنزیل علم به واقع تنزیلی به منزله علم به واقع حقیقی در طول تنزیل مؤدی به منزله اماره است» باید بگوییم «تنزیل مؤدی به منزله واقع در طول تنزیل علم به واقع تنزیلی به منزله علم به واقع حقیقی است» (خوب دقت کنید که یک پیچی دارد. خوبی مطالب آقای صدر این است که نوعاً اگر انسان متوجه کلام ایشان شود اشکال آن در دامنش هست. تمام مشکل در متوجه شدن مطلب است) شارع می فرماید «مؤدی را تنزیل کردم به منزله واقع» این تنزیل مؤدی به منزله واقع آیا حکومت ظاهری است یا حکومت واقعی؟ قطعاً حکومت ظاهری است. خب اگر شارع علم به واقع تنزیلی را

تنزیل نفرماید به منزله علم واقع حقیقی، شما شک در حکم دارید یا علم به عدم حکم دارید؟ علم به عدم حکم دارید، وقتی موضوع مرکب است وقتی یک جزء آن وجدانا منتفی بود پس علم به انتفاء موضوع دارید. حکومت ظاهری در جایی می شود که احتمال واقع را بدهم و شک در واقع داشته باشم اما اگر شک در واقع نداشته باشم حکومت ظاهری معنی ندارد. پس در واقع جناب آخوند ره اشتباه کردید و باید می فرمودید «تنزیل مؤدی به منزله واقع در طول تنزیل علم به واقع تنزیلی به منزله علم واقع حقیقی است».

اشکال چهارم: جناب آخوند ره حتی اگر هر دو مقدمه تمام باشد - یعنی تنزیل علم به واقع تنزیلی به منزله علم به واقع حقیقی در طول تنزیل مؤدی به منزله واقع است و در جایی که موضوع مرکب از دو جزء باشد، اگر آنها طولی باشند تنزیل محال است - باز کلام حاشیه را می توان تکمیل کرد زیرا حاشیه می گوید «ما دلالت اقتضاء داریم که وقتی که اطلاق جایی را که جزء الموضوع هست را شامل شد، صونا لکلام الحکیم عن اللغویة کشف می کنیم که جزء دیگر تنزیل شده» شما می فرمایید «جزء دیگر نمی تواند تنزیل شود زیرا علم به واقع تنزیلی به منزله علم به واقع حقیقی در طول است». خب حاشیه می گوید «چه کسی گفته آن جزء دیگر آن چیزی هست که شما می گوئید بلکه جزء دیگر این است که اماره را تنزیل کرده به منزله قطع» شما جزء دوم را یک چیزی گرفتید که بعد گیر کردید. جناب آخوند ره شما می گوئید «علم به واقع تنزیلی را نمی شود تنزیل کرد» خب یک چیز دیگری جای آن بگذار و بفرما که اماره را تنزیل کرده، علم به مؤدی را تنزیل کرده.

استاد: از این چهار اشکال، جناب آقای صدر غیر از آن دو اشکالی که مربوط به دیگران است، این دو اشکالی که مربوط به شماست وارد نیست. اشکال به آقای صدر خیلی راحت تر از فهم کلام آقای صدر در مقام است. آن حکومت ظاهری درست نیست و این آخری نیز درست نیست. تامل کنید، بینم چه کسی در این گروه های مجازی دوستان می تواند جواب را بدهد.

ایشان یک کلماتی در مورد آقاضیاء ره دارد. آنها را توضیح دادم. هذا تمام الکلام در قیام الامارة مقام قطع الموضوعی الطریقوی اما اگر گفتیم اماره قائم مقام قطع موضوعی طریقوی می شود آیا قائم مقام قطع موضوعی صفتی می شود و اصلا ما جایی در شریعت داریم که علم بما انه صفة اخذ شده باشد یا تمام مواردی که شیخ ره و دیگران بیان فرموده اند نا تمام است. ان شاء الله فردا.

یک مطلبی پریروز عرض کردم. بیان شد کسی که می گوید «اشهد ان علیا ولی الله، جزء اذان نیست ولو واجب ست که گفته شود» به نظر من مریض است زیرا ما وقتی می خواهم مساله بگوییم برای این است که مردم را ارشاد کنیم. اگر کسی که گمان می کند قنوت جزء نماز است و در نماز قنوت بخواند، بعد یک آخوند کج سلیقه ای برود و بگوید «قنوت جزء نیست» خب فوqش می گفتید «قنوت مستحب است». شما که می گوید «اشهد ان علیا ولی الله واجب است» پس چرا می گوید جزء نیست! این یک نصحیت و یک وظیفه بود که امر به معروف کنم.

اما مطلب حلی آن که به ذهنم رسید این است که اذان بدون «اشهد ان علیا ولی الله» باطل است. فرقی نمی کند که ما اذان بگوییم بدون «اشهد ان علیا ولی الله» یا اذان بگوییم بدون «حی علی خیر العمل» یا بگوییم «الصلاة خیر من النوم»، هیچ فرقی نمی کند و تمام آنها یکسان است. اما این به چه دلیل؟ زیرا وقتی می گویم «این اذان مشروع نیست» یعنی امر ندارد. وقتی می گویم «کسی که عمدا حمد را در نماز نخواند نمازش مشروع نیست» یعنی امر ندارد. خب آیا اذان بدون «اشهد ان علیا ولی الله» تضعیف شیعه هست؟ اذلال مردم هست؟ موجب گمراهی مردم هست؟ شما که می گوید «اشهد ان علیا ولی الله واجب است» خب چرا؟ چون اگر کسی اذان بگوید بدون «اشهد ان علیا ولی الله»، خود این مصداق حرام است، مصداق هدم شعائر شیعه است، مثل اینکه کسی روز عاشورا - نستجیر بالله - لباس سفید عروسی بپوشد و با گل و کراوات به خیابان آید. خود این عمل توهین به عاشورا و عزای سید الشهداء سلام الله علیه است. خود اذان بدون «اشهد ان علیا ولی الله» هدم شعائر است لذا می شود حرام و چون شما می گوید «اجتماع امر و نهی محال است» دیگر امر ندارد. امر ندارد یعنی مشروع نیست. وقتی کسی اذان را بدون «حی علی خیر العمل»

بگویند چرا می گویند «بدعت است»؟ چون امر ندارد و مشروع نیست. لذا این حرف مزخرف نباید زده شود. اصل اذان مستحب است ولی اذان بدون «اشهد ان علیا ولی الله» حرام است. حرام چطور می تواند مصداق مستحب باشد. اینکه می گویند «اجتماع امر و نهی محال است» آخوند ره و همه فرموده اند که در حرام و واجب، مستحب و حرام، مستحب و مکروه نیز می آید. این کلمه دقیق است که خود اذان بدون «اشهد ان علیا ولی الله» مصداق حرام است و مشروع نیست. لذا همیشه گفته ام که اگر روزی خدایی نکرده و لا سمح الله - اگر شیعه دیر بجنبد به آن روز خواهد رسید - گفته شود «اشهد ان علیا ولی الله» در اذان گفته نشود، این هم حرام است و آن بلندگو را باید با خاک یکسان کرد.

و للكلام تتمه و صلى الله على محمد و آله الطاهرين لعنة الله على اعدائهم اجمعين